



Beauty and the Meaning of Life in Farabi's Philosophy: A Reinterpretation for Contemporary Humanity

Reyhaneh Davoodi Kahaki¹ , Rasoul RAHBARI GHAZANI² 

Submitted: 2024.12.22

Accepted: 2025.03.19

Abstract

The question of life's meaning has always been a fundamental challenge in philosophy. Two major perspectives dominate this discourse: one views life's meaning as something to be discovered within the metaphysical order of existence, while the other considers it a construct shaped by personal experiences and self-created values. This paper examines Farabi's philosophical system to address this debate through the lens of the relationship between beauty and the meaning of life. Farabi presents beauty not merely as an aesthetic concept but as a pathway to attaining happiness and uncovering truth. In his view, real beauty manifests across different ontological levels, from the sensory to the intellectual, guiding human beings toward harmony with metaphysical reality. This study demonstrates that, in Farabi's framework, beauty plays a dual role: on one hand, it serves as a means to discover the objective meaning of life through alignment with the Active Intellect; on the other, it allows individuals to reproduce and manifest meaning within their particular experiences. Thus, Farabi's philosophy not only affirms the discovery of meaning but also grants a role to personal experience in realizing this meaning. The findings of this study suggest that by providing an intellectual and ontological structure for beauty, Farabi offers a resolution to the debate between the discovery and creation of life's meaning.

Keywords

Farabi, beauty, meaning of life, happiness, Active Intellect

© The Author(s) 2025.



1. Ph.D. Graduate in Islamic Philosophy and Kalam, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Corresponding Author) (reihaneh.davoodi65@gmail.com)

2. Ph.D. Candidate of Philosophy of Religion, Istanbul University, Istanbul, Turkey.
(r.rahbarighazani@ogr.iu.edu.tr)



زیبایی و معنای زندگی در فلسفه فارابی: بازتعریفی برای انسان معاصر

ریحانه داودی کهکی^۱ , رسول رهبری غازانی^۲ 

دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۰۲ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۹

چکیده

پرسش از معنای زندگی همواره یکی از چالش‌های اساسی فلسفه بوده است. در این زمینه دو دیدگاه عمده وجود دارد: نخست، معنای زندگی به عنوان امری کشف‌کردنی که در نظم متافیزیکی هستی نهفته است، و دوم، معنای زندگی به عنوان امری خلق‌شدنی که فرد آن را بر اساس تجربه‌های شخصی و ارزش‌های برساخته خود ایجاد می‌کند. با بررسی نظام فکری فارابی، در این مقاله کوشش شده به این مناقشه از منظر ارتباط زیبایی و معنای زندگی پاسخ داده شود. فارابی زیبایی را نه تنها به عنوان یک امر زیباشناختی، بلکه به عنوان مسیری برای دستیابی به سعادت و کشف حقیقت معرفی می‌کند. از دیدگاه او، زیبایی حقیقی در مراتب وجودی مختلف، از محسوس تا عقلی، ظهور می‌یابد و انسان را به هماهنگی با حقیقت متافیزیکی رهنمون می‌سازد. این پژوهش نشان می‌دهد که در نظام فارابی، زیبایی نقشی دوگانه ایفا می‌کند: از یک سو، راهی برای کشف معنای عینی زندگی از طریق هماهنگی با عقل فعال است، و از سوی دیگر، به فرد امکان می‌دهد تا در تجربه‌های جزئی خود معنا را بازتولید و متجلی سازد. بدین ترتیب، فلسفه فارابی نه تنها دیدگاه کشف معنا را تأیید می‌کند، بلکه جایگاهی برای تجربه‌های فردی در فرآیند تحقق این معنا قائل است. یافته‌های این پژوهش بیانگر آن است که فارابی با ارائه ساختاری عقلانی و هستی‌شناختی برای زیبایی، امکان حل مناقشه میان کشف و خلق معنا را فراهم می‌آورد.

کلیدواژه‌ها

فارابی، زیبایی، معنای زندگی، سعادت، عقل فعال

۱. دانش‌آموخته دکتری فلسفه و کلام اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

(reihaneh.davoodi65@gmail.com)

۲. دانشجوی دکتری فلسفه دین، دانشگاه استانبول، استانبول، ترکیه. (r.rahbarighazani@ogr.iu.edu.tr)

مقدمه

پرسش از معنای زندگی یکی از بنیادی‌ترین سؤالات بشر در طول تاریخ بوده است. در حالی که فیلسوفان آگزیستانسیالیست مانند ویکتور فرانکل، آلبر کامو و ژان پل سارتر این مسئله را از منظر روان‌شناسی و خودساختگی معنا بررسی کرده‌اند (Camus 1975; Sartre 1943)، فارابی در سنت فلسفه اسلامی با رویکردی نظام‌مند به این موضوع پرداخته است. او سعادت را هدف نهایی زندگی انسانی می‌داند و معتقد است که دست‌یابی به آن از طریق شناخت زیبایی و کمال امکان‌پذیر است.

با این حال، در دنیای مدرن، مفهوم «معنای زندگی» با بحران‌هایی مواجه شده است. ماکس وبر (Weber 2002) استدلال می‌کند که مدرنیته موجب جایگزینی ارزش‌های دینی و متافیزیکی با عقلانیت ابزاری شده و به احساس پوچی و بیگانگی انجامیده است. چارلز تیلور (Taylor 1989) نیز معتقد است که فردگرایی افراطی و حذف افق‌های معنایی، سرگردانی انسان در یافتن ارزش‌های پایدار را تشدید کرده است. از منظر فلسفی، آگزیستانسیالیست‌هایی مانند کامو و سارتر بحران معنا را بخشی ذاتی از هستی انسان می‌دانند و بر خلق معنا توسط فرد تأکید دارند، اما این رویکرد در عمل به اضطراب و پوچ‌گرایی اخلاقی منجر شده است (Camus 1975; Sartre, 1943).

فارابی با دیدگاهی متفاوت با این بحران مواجه می‌شود. او معنا را امری کشف‌کردنی و متکی بر نظم متافیزیکی هستی می‌داند. از نظر او، زیبایی، سعادت، و کمال، همگی در منظومه‌ای عقلانی قرار دارند که انسان باید از طریق عقل نظری و عملی به آن دست یابد. در این پژوهش، به این پرسش پرداخته می‌شود که فارابی چگونه با تعریف خاص خود از زیبایی و ارتباط آن با سعادت، به زندگی انسان امروزی معنا می‌بخشد.

برای پاسخ به این پرسش، پژوهش حاضر به بررسی سؤالات زیر می‌پردازد:

۱. فارابی چگونه زیبایی را تعریف می‌کند و چه نقشی می‌تواند برای آن در تبیین معنای زندگی قائل شد؟
۲. چگونه شناخت زیبایی در اندیشه فارابی می‌تواند انسان را از اشتغال به امور کاذب و غیراصیل در دنیای مادی بازدارد؟

پرسش از چیستی زیبایی و معنای زندگی پیش از فارابی نیز مطرح بوده است. افلاطون (۴۲۷-۳۴۷ ق.م) در آثار خود زیبایی را امری مستقل از جهان مادی و پیوندخورده با خیر و حقیقت می‌داند (Plato Republic, Symposium). در مقابل، ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ ق.م) زیبایی را به هماهنگی و هارمونی اشیاء مرتبط می‌کند و آن را محصول شناخت حسی و عقلی می‌داند (Aristotle Poetics, Nicomachean Ethics). فیلسوفان رواقی (قرن ۳ ق.م - قرن ۲ م) نیز زیبایی را در هماهنگی با طبیعت و زندگی فضیلت‌مندانه می‌دیدند.

نوافلاطونیانی مانند افلوپین زیبایی را تجلی وحدت الهی معرفی کردند و بر امکان درک آن از طریق سیر و سلوک معنوی تأکید داشتند (Plotinus Enneads). این دیدگاه از طریق مکتب اسکندریه به فلسفه اسلامی نیز منتقل شد.

فارابی تحت تأثیر این سنت‌ها، اما با نگرشی جامع‌تر، زیبایی را در تمام مراتب هستی (حسی، عقلی و شهودی) بررسی می‌کند و آن را مسیر دست‌یابی به سعادت و معرفت نهایی می‌داند.

جدول ۱: تطبیق نظریه‌های زیبایی و معنای زندگی قبل از فارابی

فیلسوف	زیبایی چیست؟	روش شناخت زیبایی	پیوند با معنای زندگی
افلاطون	زیبایی ایده‌ای مستقل و حقیقی	عقل و جهان مُثُل	رسیدن به خیر و سعادت
ارسطو	هماهنگی و هارمونی در اشیاء	حس و تجربه	تعالی نفس و شکوفایی انسانی
رواقیان	هماهنگی با طبیعت و اخلاق	زندگی فضیلت‌مندان	آرامش و رهایی از هیجانات
افلوپتین (نوافلاطونیان)	تجلی وحدت الهی	شهود و سیر و سلوک	اتحاد با زیبایی مطلق

این پژوهش نشان می‌دهد که دیدگاه فارابی درباره زیبایی و کمال، نه تنها می‌تواند درک ما از معنای زندگی را تعمیق بخشد، بلکه راهی برای بازگشت به حقیقت اصیل در دنیای معاصر نیز ارائه می‌دهد. بر خلاف رویکردهای نیهیلیستی و فردگرایانه مدرن، فارابی از ساختاری عقلانی و متافیزیکی سخن می‌گوید که در آن سعادت و زیبایی اموری عینی و قابل شناخت هستند. از این منظر، فلسفه فارابی می‌تواند پاسخی اساسی به بحران معنای زندگی در جهان مدرن ارائه دهد.

مطالعه زیبایی‌شناسی و معنای زندگی از منظر فارابی در سال‌های اخیر توجه پژوهشگران مختلفی را جلب کرده است. در این زمینه، پژوهش‌های متعددی انجام شده که هر یک از جنبه‌های خاص به این موضوع پرداخته‌اند. سلمانی و نیکپی (۱۴۰۲) در مقاله «تبیین زیبایی‌شناسی سیاسی فارابی مبتنی بر سه عنصر سعادت، تخیل و کمال» به بررسی نقش این سه عنصر در اندیشه فارابی پرداخته‌اند و نشان داده‌اند که تخیل، به عنوان نیرویی واسط میان عقل نظری و عقل عملی، نقشی اساسی در هدایت جامعه به سوی سعادت ایفا می‌کند. این پژوهش بر جنبه‌های اجتماعی و سیاسی زیبایی‌شناسی فارابی تمرکز دارد.

بهرامی (۱۳۹۴) در مقاله «رابطه زیبایی‌شناسی و متافیزیک از نظر فارابی» تلاش کرده است تا پیوند میان زیبایی‌شناسی و مباحث مابعدالطبیعی را در فلسفه فارابی بررسی کند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که زیبایی در اندیشه فارابی نه تنها به عنوان امری زیباشناختی، بلکه به عنوان مفهومی بنیادین در ساختار هستی‌شناختی تلقی می‌شود و ارتباط نزدیکی با کمال و مراتب وجود دارد.

موسوی و اخوان (۱۴۰۱) در مقاله «سعادت و نسبت آن با معنای زندگی از منظر فارابی» به تحلیل جایگاه سعادت در فلسفه فارابی و ارتباط آن با معنای زندگی پرداخته‌اند. این پژوهش نشان داده است که سعادت در اندیشه فارابی مفهومی غایت‌گرایانه دارد که از طریق عقلانیت، معرفت و فضیلت محقق می‌شود. فارابی با ارائه الگویی عقلانی برای دستیابی به سعادت، آن را عامل تعیین‌کننده‌ای در تفسیر معنای زندگی معرفی می‌کند.

موسوی (۱۴۰۲) در رساله دکتری خویش، «معنای زندگی از دیدگاه فارابی در مواجهه با نقدهای تدئوس متس»، به بررسی چالش‌هایی پرداخته که متس درباره دیدگاه فارابی در باب معنای زندگی مطرح کرده است. این پژوهش نشان می‌دهد که فارابی با پیوند میان سعادت، عقل فعال و نظام متافیزیکی خود، چارچوبی نظام‌مند برای پاسخ به بحران معنای زندگی ارائه می‌دهد و نقدهای مطرح‌شده علیه او را به طور منطقی تبیین می‌کند.

براز، ساطع و فلسفی (۱۴۰۱) در مقاله «از رویکرد معنادرمانی تا اندیشه سعادت‌گرای فارابی» به بررسی پیوند میان معنادرمانی و فلسفه فارابی پرداخته‌اند. این پژوهش نشان داده است که فارابی، با تأکید بر عقل و معرفت

به عنوان راه‌های دستیابی به سعادت، نوعی معنادرمانی فلسفی ارائه می‌کند که فرد را از سردرگمی‌های وجودی رها ساخته، به سوی رضایتمندی و تعالی هدایت می‌کند.

مقاله حاضر، با رویکردی متمایز از پژوهش‌های پیشین، به بررسی رابطه شناخت زیبایی و معنای زندگی در اندیشه فارابی می‌پردازد. بر خلاف مطالعاتی که زیبایی را در ارتباط با سعادت، تخیل و کمال تحلیل کرده‌اند (سلمانی و نیک‌پی ۱۴۰۲) یا آن را در چارچوب متافیزیکی و هستی‌شناختی بررسی کرده‌اند (بهرامی ۱۳۹۴)، این پژوهش به بررسی تأثیر زیبایی‌شناختی بر خود فرد متمرکز است. استدلال اصلی مقاله این است که شناخت زیبایی نه تنها امری ادراکی، بلکه فرآیندی وجودی است که خود فرد را زیبا می‌سازد. این دیدگاه، بر خلاف پژوهش‌هایی که سعادت را هدف نهایی در نظر گرفته‌اند (موسوی و اخوان ۱۴۰۱) یا آن را در تقابل با نقدهای معرفت‌شناختی تحلیل کرده‌اند (موسوی ۱۴۰۲)، بر پیوستگی زیبایی و معنای زندگی تأکید دارد. همچنین، بر خلاف پژوهش‌هایی که رابطه میان معنادرمانی و فلسفه فارابی را بررسی کرده‌اند (براز، ساطع و فلسفی ۱۴۰۱)، این مقاله از رویکرد درمانی عبور کرده و به پیوند هستی‌شناختی میان زیبایی، تعالی فرد و کشف معانی متکثر زندگی می‌پردازد. هدف این پژوهش آن است که نشان دهد انسان در فرآیند شناخت زیبایی، نه تنها به مراتب عالی‌تری از وجود دست می‌یابد، بلکه معنای زندگی را در سیر مستمر تکامل زیبایی‌شناختی خود تجربه می‌کند.

روش تحقیق این مقاله بر یک رویکرد توصیفی-تحلیلی استوار است. در گام نخست، با استفاده از روش توصیفی، متون اصلی فارابی در باب زیبایی و مفاهیم مرتبط با آن بررسی شده است. این بخش شامل گردآوری، مطالعه و دسته‌بندی آموزه‌های وی از منابع اولیه معتبر است. سپس، در گام دوم، از روش تحلیلی برای تفسیر و ارزیابی این آموزه‌ها در چارچوب مفهوم معنای زندگی استفاده شده است. در این مرحله، نظریات فارابی در بستر اندیشه‌های فلسفی وی تحلیل شده و پیوند میان زیبایی‌شناسی و معنای زندگی در تفکر او مورد واکاوی قرار گرفته است.

۱. تعریف زیبایی و نقش آن در تبیین معنای زندگی

برای درک نقش فلسفه (نظری و عملی) فارابی در دستیابی به زیبایی و بازتولید معنا، ابتدا باید مفاهیم بنیادین اندیشه او را بررسی کنیم. فارابی فیلسوف سعادت است، و کل نظام فکری او حول این مفهوم شکل می‌گیرد. اما سعادت در اندیشه او تنها یک وضعیت درونی یا احساسی نیست، بلکه کمالی است که از طریق فضایل نظری و عملی حاصل می‌شود. درک این رابطه زمینه را برای بررسی جایگاه زیبایی و نسبت آن با معنای زندگی فراهم می‌سازد، چراکه این مفاهیم در اندیشه فارابی نه تنها جدا از هم نیستند، بلکه در یک نظام هماهنگ و درهم‌تنیده، مسیر تکامل انسان را شکل می‌دهند.

۱-۱. سعادت در گستره فلسفه نظری و عملی

فارابی، همچون دیگر فیلسوفان نوافلاطونی، سعادت را غایت قصوای انسان می‌داند، غایتی که تمامی تلاش‌های آدمی، آگاهانه یا ناآگاهانه، در مسیر آن جریان دارد. وی در نظام فلسفی خود فلسفه را به فلسفه نظری و فلسفه عملی تقسیم می‌کند، اما این تقسیم‌بندی به معنای جدایی این دو از یکدیگر نیست، بلکه آنها را مکمل یکدیگر می‌داند. در واقع، سعادت که غایت نهایی انسان است، تنها از طریق تعامل این دو حوزه قابل دستیابی است. فلسفه نظری در

مقام کشف حقیقت سعادت عمل می‌کند و فلسفه عملی مسیر دستیابی به آن را هموار می‌سازد. فارابی سعادت را نه یک وضعیت ذهنی یا یک تجربه زودگذر، بلکه نوعی کمال منحصر به فرد معرفی می‌کند که به خودی خود مطلوب است و در مسیر رشد عقلانی و اخلاقی محقق می‌شود (فارابی ۱۳۸۴، ۸۳). ممکن است انسان به انواع دیگری از کمالات دست یابد، اما تنها آن دسته از کمالاتی که از طریق فضیلت نظری، فضیلت فکری، فضیلت اخلاقی و فضیلت صناعی حاصل می‌شوند او را به سعادت حقیقی می‌رسانند. سایر کمالات، هرچند ممکن است در زندگی فرد نقش داشته باشند، در زمره سعادت اصیل انسانی قرار نمی‌گیرند.

پیشرفت در فضیلت نظری موجب می‌شود که انسان ماهیت سعادت را درک کند و میان آنچه حقیقتاً سعادت است و آنچه تنها شبیحی از آن را ارائه می‌دهد تمایز قائل شود. اما این شناخت، اگر صرفاً در سطح نظر باقی بماند، ناکافی خواهد بود. برای تحقق سعادت، شناخت باید به عمل تبدیل شود. اینجاست که فلسفه عملی وارد میدان می‌شود. فارابی تأکید می‌کند که انسان تنها زمانی می‌تواند به سعادت برسد که آن را نه تنها درک کند، بلکه در زیست خود متحقق سازد. این تحقق از طریق فضایل عملی، که شامل فضیلت اخلاقی، فضیلت فکری و فضیلت صناعی است، امکان‌پذیر می‌شود. فضیلت اخلاقی فرد را به زندگی مطابق با خیر و فضیلت سوق می‌دهد، فضیلت فکری به او قدرت پیوند دادن دانش نظری به عمل را در امور جزئی می‌بخشد، و فضیلت صناعی امکان تجلی این شناخت در آفرینش، تولید و صناعات را فراهم می‌آورد (فارابی ۱۹۹۵-ب، ۲۵).

ارتباط میان فلسفه نظری و عملی از طریق فضیلت فکری برقرار می‌شود. فضیلت فکری نقش واسطه را ایفا می‌کند، زیرا از یک سو، شناخت نظری را به عمل تبدیل می‌کند، و از سوی دیگر، تجربه عملی را به ساحت شناخت ارتقا می‌دهد. این رابطه نه خطی، بلکه چرخه‌ای و دیالکتیکی است، به این معنا که هر چه فرد در مسیر فضایل عملی پیش رود، نفس او آمادگی بیشتری برای درک حقیقت سعادت خواهد داشت و هر چه آگاهی او نسبت به سعادت عمیق‌تر شود، اعمال او نیز در راستای این آگاهی هدایت خواهند شد.

نفس انسانی دارای ظرفیتی است که از طریق عمل و ملکه‌سازی فضایل، توسعه و انبساط می‌یابد. هر چه فرد در مسیر فضایل عملی بیشتر پیش رود، نفس او انعطاف‌پذیرتر می‌شود و گستره شناخت او افزایش می‌یابد. در واقع، عمل کردن به فضایل نه تنها موجب تثبیت آنها در نفس فرد می‌شود، بلکه نفس او را از وابستگی به امور نازل‌تر رها می‌کند و آماده پذیرش سطوح بالاتر معرفت و سعادت می‌سازد. از نظر فارابی، این فرآیند نوعی سیر تکاملی برای نفس انسانی است که در آن شناخت و عمل به طور مداوم یکدیگر را تغذیه می‌کنند. این ارتباط دیالکتیکی انبساطی در نفس ایجاد می‌کند که به انسان امکان می‌دهد درک عمیق‌تری از حقیقت سعادت داشته باشد (فارابی ۱۳۹۶-الف، ۱۹۳).

این که چگونه این قابلیت در نفس انسانی شکل می‌گیرد و چگونه رشد آن به افزایش ظرفیت ادراک سعادت منجر می‌شود نیازمند بررسی عمیق‌تر مبانی هستی‌شناختی نفس در فلسفه فارابی است (برای مطالعه بیشتر، نک. داودی کهکی، ذهبی، و عباسی ۱۴۰۱). در این فرآیند، عمل به فضایل نه تنها مسیر تحقق شناخت را هموار می‌کند، بلکه امکان تثبیت آن را در ساختار ذهنی و وجودی فرد فراهم می‌آورد. زمانی که فرد فضایل نظری و عملی را در خود ملکه کند، سعادت از یک مفهوم انتزاعی به یک حقیقت زیسته و نهادینه‌شده تبدیل می‌شود.

۲-۱. زیبایی در بستر سعادت

فارابی به طور مستقل و مفصل به مقوله زیبایی نپرداخته است، اما در آثار مختلف خود مبانی‌ای را بیان کرده که می‌توان از آنها تعریفی روشن از زیبایی در فلسفه او استخراج کرد. او زیبایی را در ارتباط مستقیم با کمال و سعادت تعریف می‌کند و آن را صرفاً یک امر حسی و ظاهری نمی‌داند، بلکه به مرتبه‌ای از تحقق وجودی پیوند می‌دهد که در مسیر تعالی نفس انسان معنا پیدا می‌کند.

در *السیاسه المدنیه* (فارابی ۱۳۹۶-الف، ۷۰)، او بیان می‌کند که زیبایی پدیدار شدن کمال ثانی است، یعنی مرتبه‌ای که یک شیء یا موجود، پس از تحقق تمامی قابلیت‌های بالقوه خود، به آن می‌رسد. در این معنا، زیبایی صرفاً یک ویژگی ظاهری و سطحی نیست، بلکه امری است که در نظام هستی‌شناختی فارابی با سعادت، خیر و غایت هستی ارتباط دارد.

در *احصاء العلوم* (فارابی ۱۳۸۱، ۱۵۲) نیز او بر این نکته تأکید دارد که زیبایی حقیقی تنها در هماهنگی میان عقل، نفس و عمل ظهور می‌یابد، بدین معنا که زیبایی صرفاً یک پدیده محسوس نیست، بلکه می‌تواند در ساحت معرفتی، اخلاقی و اجتماعی نیز جلوه‌گر شود. فارابی مقصود فلسفه را شناخت زیبایی عنوان می‌کند (فارابی ۱۳۷۱، ۶۵). از این منظر، تمام فلسفه او حول مفهوم زیبایی می‌گردد.

فارابی زیبایی را دارای مراتبی می‌داند که در ارتباط با مراتب وجود تفسیر می‌شوند:

۱. زیبایی مطلق: این مرتبه از زیبایی تنها به خداوند اختصاص دارد، چراکه او وجودی است که جمال را «بالذات» دارد، در حالی که سایر موجودات این صفت را «بالغیر» و از طریق مشارکت در خیر مطلق کسب می‌کنند (فارابی ۱۴۰۵، ۶۶).

۲. زیبایی عقلی: این مرتبه از زیبایی مربوط به عالم عقول است که در آن کمال و هماهنگی به صورت کامل محقق شده است. عقول مفارق، به دلیل درک مستقیم حقیقت، زیباترین موجودات از منظر متافیزیکی هستند (فارابی ۱۹۹۵-ب، ۲۵).

۳. زیبایی خیالی و محسوس: این مرتبه شامل زیبایی‌هایی است که در عالم محسوسات دیده می‌شود، اما فارابی هشدار می‌دهد که زیبایی حسی ممکن است انسان را به سمت وهم و خطا سوق دهد، مگر آن که در ارتباط با حقیقت عقلی باشد (فارابی ۱۳۹۶-ب، ۱۶۱).

فارابی اشاره می‌کند که زیبایی حقیقی انسان تجلی کمال نهایی اوست. این کمال زمانی محقق می‌شود که نفس انسان از تمامی قیود مادی رها شود و به مرحله‌ای برسد که در آن فقط خیر و جمال مطلق را مشاهده کند. در این مرتبه، نفس انسانی نیز در زیبایی مشارکت می‌کند و با عقل فعال متحد می‌شود.

او همچنین در *السیاسه المدنیه* (فارابی ۱۳۹۶-الف، ۲۱۱) توضیح می‌دهد که ادراک زیبایی در مراتب عالی همواره با انبساط و سرور درونی همراه است، اما این سرور، بر خلاف لذت‌های سطحی، ریشه در کشف حقیقت دارد. این مسئله به ویژه در دیدگاه او درباره حرکت افلاک دیده می‌شود، جایی که حرکت کیهانی نتیجه شغف و سروری است که عقول مفارق از مشاهده جمال حق دارند.

اما از حیث مدرک، لزوماً هر موجودی که به کمال ثانی خود نائل شود درکننده زیبایی نیست. فارابی بر این باور است که تنها سه دسته از موجودات قادر به ادراک زیبایی‌اند: خداوند، موجودات مجرد، و انسان (فارابی ۱۳۸۷،

۱۳۳-۱۳۴). خداوند ذات خویش را درک می‌کند و زیبایی او سرریز می‌شود و دیگر زیبایی‌های عالم از آن سرچشمه می‌گیرند. به این نکته اساسی باید توجه داشت که خداوند دارای زیبایی نیست، بلکه خود زیباست. پس از خداوند، موجودات مجرد، یعنی عقول و افلاک، توانایی درک زیبایی را دارند. اما موجودات عالم ملکوت همواره به سوی کمال برتر نظر دارند و زیبایی مادون خویش را مورد توجه قرار نمی‌دهند. از این رو، هر یک از عقول جمال عقل اول و خداوند را ادراک می‌کنند، در حالی که افلاک زیبایی مرتبه‌ای را که از آن پدید آمده‌اند، و در نهایت جمال خداوند را، درمی‌یابند و همیشه به آن مشغول‌اند.

اما در این میان، تنها انسان است که پای در دو ساحت مادی و غیرمادی دارد. او نه تنها زیبایی موجودات فروتر از خویش را ادراک می‌کند، بلکه می‌تواند زیبایی موجودات فراتر از خود را نیز دریابد. این ویژگی انسان را به مدرکی یگانه در میان مخلوقات بدل می‌سازد که هم زیبایی عالم محسوس را درک می‌کند و هم توانایی شهود جمال برتر را دارد. اما هنگامی که انسان نیز نظاره‌گر جمال الهی می‌گردد، دیگر باقی زیباییان در نظر او جلوه‌ای ندارند.

۲. شناخت زیبایی اصیل و رهایی از اشتغال به امور کاذب

مسئله زیبایی و معنای زندگی در پیوندی عمیق با نظام هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی فارابی قرار دارد. فارابی زیبایی را نه تنها یک تجربه فردی، بلکه راهی برای درک حقیقت و هماهنگی با کل هستی می‌داند. در نگاه او، معنای زندگی در کشف نظم و وحدتی است که در پس ظواهر نهفته است، و زیبایی در سطوح مختلف حسی، خیالی و عقلی ابزاری برای هدایت انسان به سوی این کشف محسوب می‌شود.

با این حال، بررسی جامع این مسئله حوزه‌های گسترده‌ای را در بر می‌گیرد که نیازمند پژوهش‌های مستقل‌اند.^۱ از این رو، در این مقاله، تنها به گزینش برخی از ابعاد کلیدی‌ای پرداخته‌ایم که نشان می‌دهند چگونه فارابی رابطه زیبایی و معنای زندگی را در دو سطح تبیین می‌کند:

۱. زیبایی و معنای زندگی به مثابه کشف حقیقت کل هستی: در این سطح، زیبایی راهی برای شناخت و هماهنگی با حقیقت متافیزیکی است که در هستی جریان دارد.
۲. زیبایی در امور جزئی زندگی و نقش آن در تجربه فردی: در این سطح، هنر، شناخت، و هدایت عقل فعال به عنوان راه‌هایی برای تجربه زیبایی در زندگی روزمره بررسی می‌شوند.

۲-۱. شناخت زیبایی حقیقی در دنیای مادی: از سرگردانی تا کشف معنای زندگی

در دنیایی که ارزش‌های زودگذر، مصرف‌گرایی و لذت‌های لحظه‌ای انسان را احاطه کرده‌اند، مسئله «زیبایی حقیقی» و ارتباط آن با معنای زندگی بیش از هر زمان دیگری اهمیت می‌یابد. رسانه‌ها، شبکه‌های اجتماعی و تبلیغات مدام تصاویری از خوشبختی را بازنمایی می‌کنند که بر لذت‌های مادی، دیده شدن و موفقیت‌های تعریف‌شده توسط دیگران استوار است. در این فضای شلوغ و پرهیاهو، فرد نه تنها از جستجوی زیبایی اصیل بازمی‌ماند، بلکه در دام معناهای ساختگی گرفتار می‌شود.

اما آیا زیبایی واقعی را می‌توان از دل این هیاهو بیرون کشید؟ چگونه می‌توان میان ظواهر فریبنده و زیبایی حقیقی تمایز قائل شد؟ و مهم‌تر از آن، آیا در مواجهه با دنیایی که ما را به رقابتی بی‌پایان برای کسب لذت، قدرت و تأیید اجتماعی می‌کشاند، اصلاً راهی برای یافتن معنای زندگی وجود دارد؟

فارابی، همچون بسیاری از حکمای نوافلاطونی، باور دارد که زیبایی و معنا اموری ساختنی نیستند، بلکه باید آنها را کشف کرد. به بیان دیگر، معنای زندگی نه چیزی است که انسان آن را به دلخواه بیافریند، بلکه امری است که در هماهنگی با حقیقت هستی باید آن را دریافت. در این میان، فلسفه او راهکاری مشخص ارائه می‌دهد: بازگشت به فضیلت‌های نظری و عملی برای درک زیبایی و حقیقت.

فارابی بر این باور است که شناخت نخستین گام در مسیر رهایی از سرگردانی و رسیدن به زیبایی حقیقی است. اما نه هر شناختی، بلکه شناختی که حقیقت را از توهم متمایز سازد. او به این نکته اشاره می‌کند که در میان ارزش‌های تحمیل‌شده و زیبایی‌های کاذب، عقل نظری انسان می‌تواند نقش راهنما را ایفا کند، به شرطی که پرورش یابد. در اینجا می‌توان تأکید کرد که شناخت عقلانی صرف، بدون درک انتقادی، فرد را از دام ارزش‌های کاذب رها نمی‌کند، بلکه او باید قدرت تمیز میان حقیقت و توهم را کسب کند (فارابی ۱۳۸۴، ۸۷-۸۸).

برای نمونه، فردی که تمام عمر خود را صرف رسیدن به موقعیت اجتماعی بالاتر می‌کند، در نهایت درمی‌یابد که آرامش و رضایتی که وعده داده شده بود، هرگز از راه نمی‌رسد. یا کسی که دارایی‌هایش را صرف تجملات بیشتر می‌کند اما همواره احساس خلأ دارد، نمونه‌ای از انسانی است که زیبایی را در مرتبه سطحی و ناپایدار جستجو کرده است. این سرگردانی زمانی پایان می‌یابد که فرد از طریق دو آگاهی - چرا این امر زیباست؟ از کجا به این دانش رسیده‌ام؟ - زیبایی حقیقی را بشناسد و از جذابیت‌های سطحی عبور کند.

فارابی بر این نکته تأکید دارد که شناخت به تنهایی کافی نیست، بلکه انسان باید مطابق آن زندگی کند. اینجا یکی از نقاط ضعف رایج در مکاتب صرفاً عقل‌گرایانه آشکار می‌شود: چگونه می‌توان دانستن را به زیستن تبدیل کرد؟ او معتقد است که برای عبور از سطح شناخت نظری به مرحله عمل، باید فضیلت‌های اخلاقی را در خود پرورش داد. به عبارت دیگر، کسی که حقیقت را می‌شناسد اما بر اساس آن عمل نمی‌کند، مانند تشنه‌ای است که کنار چشمه نشسته اما لب به آب نمی‌زند. بنابراین، برای رسیدن به زیبایی حقیقی، تنها درک نظری آن کافی نیست، بلکه باید رفتار و سبک زندگی فرد نیز در هماهنگی با این شناخت قرار گیرد (فارابی ۱۳۸۴، ۴).

این نکته را می‌توان با یک مثال روشن‌تر کرد: کسی که می‌داند سخاوت و کمک به دیگران امری نیکو است اما هرگز عملی در این جهت انجام نمی‌دهد، نمی‌تواند به راستی خود را فاضل بداند. زیبایی واقعی تنها زمانی در زندگی انسان متجلی می‌شود که شناخت و عمل در وحدتی هماهنگ قرار گیرند.

یکی از نکات کلیدی در فلسفه فارابی که در متون معاصر کمتر به آن پرداخته شده نقش فضیلت فکری و صناعی در رسیدن به زیبایی حقیقی است. او بر این باور است که تنها از طریق تحلیل و استنتاج صحیح، و همچنین توانایی خلق امور در هماهنگی با حقیقت، می‌توان به کمال دست یافت.

این ایده شباهت زیادی به نگاه افلاطون دارد که در آن فیلسوف‌شاه کسی است که به حقیقت زیبایی دست یافته و جامعه را بر اساس آن هدایت می‌کند. اما فارابی از این فراتر رفته و تأکید می‌کند که هنر، علم، و هر نوع دانش عملی، اگر در مسیر حقیقت نباشد، تنها موجب گمراهی انسان خواهد شد. در دنیای امروز، این موضوع بسیار حائز اهمیت است:

- هنر تجاری و رسانه‌های مدرن: آیا موسیقی، سینما، و تبلیغات تصویری که روزانه با آن مواجه‌ایم، واقعاً ما را به زیبایی حقیقی نزدیک می‌کنند؟ یا تنها ارزش‌هایی کاذب را در ما تثبیت می‌کنند؟

- دانش و فناوری: آیا پیشرفت علم و فناوری، بدون توجه به فضیلت‌های انسانی، می‌تواند به زیبایی و معنای واقعی بینجامد؟ یا صرفاً به پیچیده‌تر شدن زندگی و افزایش سرگردانی انسان منجر می‌شود؟
با این تفاسیر، می‌توان استدلال کرد که زیبایی حقیقی زمانی قابل دسترسی است که انسان از فضای فریبده روزمرگی فاصله بگیرد، شناخت خود را به مرحله عمل برساند، و از طریق فضیلت‌های فکری و صناعی، در جهت کمال گام بردارد. اما این فرایند تدریجی و پیوسته است.

فارابی مسیر رسیدن به این وضعیت را در دو گام خلاصه می‌کند:

۱. تصفیة شناختی: یعنی پالایش آگاهی فرد از ارزش‌های کاذب و زیبایی‌های سطحی.
۲. پرورش فضیلت‌های عملی و فکری: یعنی ایجاد عادت‌هایی که فرد را به سمت زیبایی حقیقی سوق می‌دهد.

در نهایت، اگر فرد این مسیر را طی کند، نه تنها معنای زندگی را در آنچه دیگران برایش ساخته‌اند جستجو نمی‌کند، بلکه خود به سرچشمه‌ای از معنا تبدیل می‌شود. او دیگر در این دنیا گم نمی‌شود، بلکه در آن زیست می‌کند و به سوی حقیقت گام برمی‌دارد.

۲-۲. زیبایی و سلسله‌مراتب کمال در معنای زندگی: از شناخت زیبایی تا رسیدن به حقیقت

گفته شد که انسان چگونه در هیاهوی ارزش‌های کاذب گرفتار می‌شود و نیاز دارد تا از طریق شناخت و فضیلت، زیبایی حقیقی را کشف کند، اکنون باید بررسی کنیم که این زیبایی چگونه در جهان هستی تجلی می‌یابد؟ آیا زیبایی امری مطلق و بی‌واسطه است، یا در سلسله‌مراتبی متنوع ظهور می‌کند؟ فارابی در پاسخ به این پرسش، به ساختاری سلسله‌مراتبی از زیبایی و کمال اشاره می‌کند که در آن، زیبایی نه یک امر ثابت، بلکه یک مسیر تدریجی به سوی حقیقت نهایی است.

فارابی، همانند بسیاری از فیلسوفان نوافلاطونی، بر این باور است که زیبایی در جهان جلوه‌ای از حقیقتی والاتر است. او این حقیقت را در قالب سلسله‌مراتب کمال تبیین می‌کند، که در آن هر مرتبه از وجود بازتابی از مرتبه‌ای فراتر است. این ایده را می‌توان با تصویری ساده توضیح داد: همان گونه که نور خورشید هنگام عبور از منشور به طیفی از رنگ‌ها تجزیه می‌شود، حقیقت نیز در مراتب مختلف هستی به گونه‌های گوناگون نمایان می‌شود. اما همان گونه که برخی از این رنگ‌ها به وضوح منعکس می‌شوند و برخی در زمینه‌های کدر و پراکنده گم می‌شوند، زیبایی نیز، بسته به سطح وجودی که در آن تجلی یافته، می‌تواند خالص یا مخدوش باشد.

این نگاه در تقابل مستقیم با رویکردهای نسبی‌گرایانه‌ای است که زیبایی را صرفاً امری ذهنی و وابسته به سلیقه فردی می‌دانند. در دیدگاه فارابی، زیبایی حقیقی وابسته به سطحی از کمال است که در آن قرار دارد:

زیبایی حسی: آنچه انسان از طریق حواس تجربه می‌کند (مانند موسیقی، نقاشی، طبیعت).

زیبایی خیالی: آنچه در تخیل شکل می‌گیرد و در هنر و ادبیات نمود می‌یابد.

زیبایی عقلی: درک هماهنگی، نظم، و حقیقت در ساختار جهان، که فراتر از لذت‌های حسی و خیالی است.

زیبایی مطلق: بالاترین مرتبه زیبایی که تنها خردمندانی که به کمال عقلی رسیده‌اند، قادر به درک آن هستند.

زیبای مطلق نه به درک عقلی قابل ادراک است و نه به اراده انسان انجام می‌شود، بلکه مرتبه‌ای است که خود زیبا جلوه‌گری می‌کند. در این مرتبه نفس نه تنها از ابزار ادراکی خویش رها می‌شود بلکه از خویش نیز رها می‌گردد (فارابی ۱۴۰۵، ۶۱-۶۲، ۶۶).

اما پرسش اساسی این است که چگونه می‌توان از سطح زیبایی‌های ناپایدار به حقیقت زیبایی رسید؟ فارابی، مشابه افلاطون، بر این باور است که این مسیر نیازمند نوعی حرکت از محسوسات به معقولات است. او معتقد است:

۱. کسانی که در سطح زیبایی‌های حسی باقی می‌مانند به راحتی دچار توهم و فریب می‌شوند. برای مثال، کسی که زیبایی را تنها در ظاهر جسمانی جستجو می‌کند، به تدریج متوجه می‌شود که این زیبایی ماندگار نیست و او را به سعادت حقیقی نمی‌رساند. در این سطح، زیبایی به لذت‌های آنی گره خورده است و فاقد عمق معرفتی است.^۲
۲. زیبایی خیالی می‌تواند مقدمه‌ای برای ارتقای سطح درک انسان باشد. برای مثال، یک نقاشی، یک شعر، یا یک داستان می‌تواند تصویری از هماهنگی و معنا ارائه دهد که فراتر از تجربه حسی صرف است. اگرچه خیالی است، اما می‌تواند مسیر درک زیبایی عقلی را هموار کند (فارابی ۱۳۹۶-ب، ۵۳).

۳. زیبایی عقلی بالاترین مرتبه‌ای است که انسان در مسیر کمال به آن دست می‌یابد. برای نمونه، در نظر آورید که درک ساختار ریاضی یک کهکشان یا نظام علیت در فلسفه، به مراتب زیباتر از یک تصویر چشم‌نواز است. در این سطح، زیبایی دیگر به حس و تخیل وابسته نیست، بلکه امری معقول و پایدار است.
۴. در نهایت، زیبایی مطلق تنها در پیوند با حقیقت نهایی قابل درک است. برای مثال، می‌توان به حکیمی اشاره کرد که در تأملات فلسفی خود به وحدت هستی و ارتباط میان اجزای آن پی می‌برد. در این مرحله، زیبایی دیگر نه یک «شیء»، بلکه یک «وضعیت وجودی» است که فرد به آن می‌رسد.
۵. ادراک زیبای مطلق تنها از طریق جلوه‌گری خود زیبا برای نفس انسان محقق می‌گردد که کمتر کسی توانسته یا خواسته که از این مرتبه سخن بگوید.

اما چرا بسیاری از انسان‌ها هرگز به زیبایی عقلی نمی‌رسند و در سطوح پایین‌تر باقی می‌مانند؟ فارابی هشدار می‌دهد که برخی زیبایی‌ها، در حالی که به ظاهر جذاب به نظر می‌رسند، اما به جای هدایت انسان به سوی حقیقت، او را در توهمات فرومی‌برند. مثلاً زاهدی که در ترک دنیا افراط می‌کند اما انگیزه او نه رسیدن به حقیقت، بلکه کسب اعتبار و جایگاه اجتماعی است. او ممکن است در ظاهر زاهد باشد، اما در حقیقت همچنان اسیر تمنیات نفسانی خویش است. چنین فردی در سطح زیبایی خیالی (تصویر زهد) گیر افتاده، اما از زیبایی عقلی فاصله دارد (فارابی ۱۳۹۶-ب، ۷۷). به عنوان مثالی دیگر، هنرمندی را در نظر آورید که بدون درک حقیقت، زیبایی خلق می‌کند. نویسنده‌ای که بدون ارتباط با حقیقت، تنها بر زبانی شیوا و بازی‌های زبانی تکیه می‌کند، هرچند ممکن است آثارش در ظاهر جذاب باشند، اما به حقیقت زیبایی راه نمی‌برد. هنر زمانی ارزشمند است که بتواند پل ارتباطی میان خیال و حقیقت باشد، نه آن که در سطح خیال باقی بماند (فارابی ۱۳۹۶-ب، ۱۴).

۳-۲. زیبایی، جاودانگی معنوی و عشق در وحدت هستی: مسیر نهایی معنای زندگی

در بخش‌های پیشین نشان دادیم که چگونه انسان در میان ارزش‌های کاذب و زیبایی‌های سطحی سرگردان می‌شود و تنها از طریق شناخت، فضیلت و هدایت عقل فعال می‌تواند به حقیقت زیبایی دست یابد. همچنین بررسی کردیم که زیبایی در مراتب گوناگون ظهور می‌کند و در بالاترین سطح خود به درک عقلی و هماهنگی با حقیقت مطلق منتهی

می‌شود. اکنون باید این پرسش را مطرح کنیم: اگر زیبایی جلوه حقیقت است، آیا این حقیقت محدود به جهان مادی است، یا امری فراتر از آن و در پیوند با جاودانگی و عشق قرار دارد؟

فارابی، در امتداد سنت نوافلاطونی و آموزه‌های اسلامی، بر این باور است که حقیقت نهایی نه در عقلانیت محض، بلکه در نوعی تجربه وحدت‌یافته با هستی و اتصال به عقل فعال متجلی می‌شود. در این بخش، سه مفهوم بنیادین را تحلیل خواهیم کرد که در نگاه او زیبایی را از امری گذرا به معنایی جاودانه و بنیادین تبدیل می‌کنند: جاودانگی معنوی، عشق به حقیقت، و وحدت هستی. این سه اصل، نه تنها به طور منطقی به یکدیگر متصل‌اند، بلکه در تکامل مسیر معنای زندگی نقش کلیدی ایفا می‌کنند.

یکی از بنیادی‌ترین دغدغه‌های فلسفی انسان این است که آیا زیبایی و معنا در حصار زمان و زوال مادی محدودند، یا فراتر از آن، به امری پایدار و جاودان تعلق دارند؟ فارابی پاسخ این پرسش را در نوعی جاودانگی معنوی می‌یابد که از درک عقلی زیبایی نشئت می‌گیرد.

او بر این باور است که آنچه حقیقتاً زیباست نمی‌تواند امری فانی و گذرا باشد، چراکه زیبایی واقعی در هماهنگی با حقیقتی است که در ذات خود تغییرناپذیر و پایدار است. همان گونه که نور خورشید بر اشیای مختلف می‌تابد اما خود دستخوش زوال نمی‌شود، زیبایی حقیقی نیز از حقیقت مطلق سرچشمه می‌گیرد و در طول زمان تغییر نمی‌کند. اما این درک چگونه حاصل می‌شود؟

فارابی جاودانگی را نه در بقای فردی، بلکه در اتصال نفس به عقل فعال جستجو می‌کند. او معتقد است که انسان تنها زمانی به جاودانگی می‌رسد که از مرتبه حسی و خیالی عبور کند و به سطح تعقل محض دست یابد. در این سطح، فرد دیگر به زیبایی‌های گذرا وابسته نیست، بلکه با حقیقت کلی پیوند خورده و در هماهنگی با آن قرار می‌گیرد (فارابی ۱۳۹۶-الف، ۲۷).

در سطح عملی، این مفهوم تأثیر مهمی در زندگی فردی و اجتماعی دارد. فردی که به جاودانگی معنوی باور دارد زیبایی را نه در لذت‌های زودگذر، بلکه در درک حقیقت و عمل بر اساس آن جستجو می‌کند. در سطح اجتماعی، چنین نگرشی معیارهای ارزش‌گذاری را تغییر می‌دهد. موفقیت دیگر به کسب قدرت و ثروت مادی وابسته نیست، بلکه به میزان نزدیکی فرد به حقیقت بستگی دارد.

اما چه چیزی انسان را به سوی این زیبایی جاودانه سوق می‌دهد؟ آیا صرفاً عقل توانایی هدایت انسان به این مسیر را دارد؟ فارابی در پاسخ به عشق به حقیقت اشاره می‌کند که در ساختار هستی نهفته است و انسان را به سوی کمال می‌کشاند. در نظام فارابی، عشق صرفاً یک احساس شخصی یا عاطفی نیست، بلکه نیرویی متافیزیکی است که کل هستی را به سمت وحدت و کمال سوق می‌دهد. او در این زمینه از آموزه‌های نوافلاطونی و نظریه فیض بهره می‌گیرد، اما آن را در چارچوب فلسفه خویش بازتفسیر می‌کند. چرا عشق در درک زیبایی و معنا اهمیت دارد؟

۱. عشق نیروی پیونددهنده هستی است. همان گونه که عشق در تجربه انسانی افراد را به هم نزدیک می‌کند، در سطح هستی‌شناختی نیز عشق به حقیقت انسان را به حقیقت وجودی خود نزدیک می‌سازد. در فصول منتزعه، فارابی اشاره می‌کند که در مدینه آرمانی، محبت و انسجام اجتماعی در پی تحقق فضایل، بازتابی از همان وحدت حقیقی است که در کل هستی جاری است (فارابی ۱۳۹۶-ب، ۶۰).

۲. عشق انگیزه حرکت از کثرت به وحدت است. در فلسفه فارابی، عشق همان نیرویی است که انسان را از جزئیات پراکنده به حقیقت کلی هدایت می‌کند. عشق به حقیقت همان نیرویی است که باعث می‌شود انسان از سطح زیبایی‌های حسی عبور کند و به درک عقلی زیبایی برسد.

۳. عشق عنصر مشترک میان انسان و خداوند است. در دیدگاه فارابی، خداوند، به عنوان عقل محض، در بالاترین مرتبه وجود قرار دارد. اما آنچه انسان را به این مرتبه نزدیک می‌کند، نه تنها تعقل، بلکه عشقی است که در ذات او نهفته است (فارابی ۱۳۹۶-الف، ۹۳).

اگر عشق نیروی محرک است و جاودانگی هدف نهایی، پس باید این پرسش را مطرح کنیم: این مسیر در نهایت به کجا ختم می‌شود؟ فارابی پاسخ این پرسش را در وحدت هستی می‌یابد. او معتقد است که همه مراتب هستی، از مادی‌ترین تا عقلانی‌ترین، به یک حقیقت واحد منتهی می‌شوند. درک این وحدت نه تنها در سطح نظری، بلکه در سطح تجربه زیسته نیز رخ می‌دهد. فردی که به این وحدت دست یابد دیگر میان خود و هستی تمایز قائل نمی‌شود. او خود را بخشی از کل می‌بیند، و در این هماهنگی به آرامش و معنای نهایی دست می‌یابد. این درک انسان را از سرگردانی در کثرت‌ها رها می‌کند و به او کمک می‌کند که زیبایی و معنا را در هماهنگی کلی هستی بیابد. فارابی در *السیاسة المدنیة* به این موضوع اشاره دارد که وحدت هستی، نه تنها یک مفهوم متافیزیکی، بلکه یک اصل راهنما برای زندگی فردی و اجتماعی است (فارابی ۱۳۹۶-الف، ۷۰).

۲-۴. عقل فعال: راهنمایی به سوی زیبایی و سعادت

در مسیر درک زیبایی حقیقی و رسیدن به سعادت، همان گونه که پیش‌تر بیان شد، انسان نیازمند نیرویی است که او را از سرگردانی در زیبایی‌های سطحی رهایی بخشد و به سوی حقیقت راهنمایی کند. این نیروی هدایتگر در فلسفه فارابی عقل فعال است. او نه تنها میان جهان محسوس و حقیقت مطلق واسطه می‌شود، بلکه مسیر تعالی انسان را نیز شکل می‌دهد. بررسی کامل نقش عقل فعال مستلزم پژوهشی مستقل است، اما در اینجا به ارتباط او با زیبایی، کمال و معنای زندگی در حد ضرورت اشاره می‌کنیم.

در نظام فارابی، عقل فعال صرفاً یک نیروی نظری برای شناخت نیست، بلکه ذاتاً با زیبایی و کمال پیوند دارد. او به عنوان جلوه‌ای از عقل کلی، هم زیبایی را شهود و هم آن را در مراتب هستی افاضه می‌کند. همان گونه که در بحث‌های پیشین نشان داده شد، زیبایی در جهان مراتب مختلفی دارد و تنها در بالاترین سطح خود به وحدت و جاودانگی معنوی می‌رسد. عقل فعال همان نیرویی است که این سیر از پایین‌ترین سطح تا عالی‌ترین مرتبه را هدایت می‌کند.

عقل فعال را می‌توان به خورشیدی تشبیه کرد که نور حقیقت را بی‌وقفه می‌پراکند، اما میزان بهره‌مندی انسان از آن وابسته به آمادگی ذهن و قلب اوست. اگر فرد در سطح زیبایی‌های حسی و خیالی باقی بماند، در برابر این نور همچون چشمی بسته عمل و تنها سایه‌هایی از آن را دریافت خواهد کرد. اما اگر او از مرحله حس و خیال عبور کند و به تعقل و تفکر عمیق روی آورد، زیبایی را نه در ظواهر، بلکه در هماهنگی و نظم کلی هستی خواهد دید (فارابی ۱۹۹۵-الف، ۹۸).

عقل فعال تنها به روشن کردن مسیر اکتفا نمی‌کند، بلکه در هدایت انسان به سوی سعادت نیز نقش دارد. فارابی، متأثر از فلسفه ارسطویی و نوافلاطونی، سعادت را در هماهنگی با حقیقت تعریف می‌کند. این هماهنگی نه

تنها در سطح فردی، بلکه در سطح هستی‌شناختی نیز معنا دارد، یعنی فرد تنها زمانی به آرامش و سعادت حقیقی دست می‌یابد که خود را در پیوندی ناگسستنی با کلیت هستی ببیند.

در اینجا، عقل فعال نقش دوگانه‌ای ایفا می‌کند: (۱) او حقیقت را برای انسان آشکار می‌سازد. بدون نور او، انسان در تاریکی نسبت‌های زیبایی و معنا سرگردان خواهد ماند. او مسیر عبور از زیبایی‌های سطحی به زیبایی مطلق را هموار می‌سازد. (۲) او انسان را به سوی درک هماهنگی کل هستی سوق می‌دهد. هماهنگی با حقیقت، نه تنها در سطح شناخت، بلکه در سطح زیستن در حقیقت رخ می‌دهد. کسی که این هماهنگی را درک کند، زیبایی را نه در اشیای جزئی، بلکه در کلیت وجود تجربه خواهد کرد.

یکی از نکات بنیادین در فلسفه فارابی این است که انسان، در مسیر کمال، تنها دریافت‌کننده نور حقیقت نیست، بلکه می‌تواند خود نیز در این نور سهیم شود. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، کسی که به مرتبه ادراک عقلی نائل شود، دیگر تنها تماشاگر حقیقت نیست، بلکه در آن مشارکت دارد. در این مرحله، عقل او دیگر محدود به درک جزئیات نیست، بلکه با عقل فعال پیوندی عمیق برقرار کرده است.

اما این مسیر چگونه طی می‌شود؟ انسان ابتدا به مدد عقل فعال از زیبایی‌های سطحی عبور می‌کند و به درک عقلی می‌رسد. آنگاه، با هدایت عقل فعال، حقیقت را نه تنها می‌شناسد، بلکه زیستی حکیمانه خواهد داشت و در حکمت زیست خواهد کرد. در نهایت، او خود نیز پرتویی از حقیقت می‌شود و می‌تواند راهنمای دیگران باشد. در اینجا، نقش انسان از «پذیرنده هدایت»^۳ به «مشارکت‌کننده در کمال» تغییر می‌کند. انسان در این مسیر، نه تنها زیبایی را تجربه می‌کند، بلکه به جاودانگی معنوی نیز دست می‌یابد.

این تحول نشان می‌دهد که در فلسفه فارابی انسان نه موجودی ایستا، بلکه در فرآیندی پیوسته از تحول و تعالی قرار دارد. به عبارت دیگر، معنای زندگی در فلسفه فارابی نه امری از پیش تعریف‌شده، بلکه سفری است که در آن انسان از زیبایی‌های ناپایدار عبور می‌کند، به هدایت عقل فعال پاسخ می‌دهد، و در نهایت در وحدت هستی به کمال می‌رسد.

۲-۵. هنر و معنای زندگی: واسطه‌های میان خیال و حقیقت

در مسیر کشف زیبایی حقیقی و رسیدن به سعادت، همان‌گونه که در مباحث پیشین مطرح شد، انسان باید از سطح زیبایی‌های حسی و خیالی عبور کند و به مرتبه تعقل و درک هماهنگی هستی برسد. اما این مسیر، بسته به ظرفیت‌های شناختی و روحی افراد، برای همگان یکسان نیست. در حالی که برخی انسان‌ها توانایی درک مستقیم حقیقت را از طریق تعقل دارند، بسیاری در سطح خیال باقی می‌مانند و نیازمند واسطه‌ای برای درک زیبایی حقیقی‌اند. در این میان، هنر و به ویژه موسیقی و شعر نقش کلیدی ایفا می‌کند.

فارابی هنر را به عنوان ابزاری برای هدایت انسان به سوی حقیقت در نظر می‌گیرد. او معتقد است که اگر هنر در مسیر صحیح خود به کار رود، می‌تواند راهی برای رسیدن از سطح خیال به سطح عقلانی باشد. با این حال، اگر هنر به لذت‌های سطحی و هیجان‌ات زودگذر محدود شود، نه تنها کمکی به شناخت حقیقت نمی‌کند، بلکه انسان را در سطح حسی و خیالی نگاه می‌دارد و او را از حرکت به سوی کمال بازمی‌دارد. در این بخش، به بررسی نقش هنر در هدایت به سوی حقیقت، تأثیر آن بر تجربه زیبایی، و ارتباط آن با عقل فعال خواهیم پرداخت.

همان گونه که پیش‌تر بررسی شد، زیبایی در مراتب گوناگون ظاهر می‌شود، و در پایین‌ترین سطح به لذت‌های حسی گره می‌خورد، اما در بالاترین سطح به هماهنگی با حقیقت هستی منتهی می‌شود. در این میان، هنر نقشی دوگانه دارد. از یک سو، هنر می‌تواند راهی برای هدایت به سوی حقیقت باشد. اگر هنر بتواند مفاهیم والا و حقایق متعالی را از طریق خیال و نمادپردازی به مخاطب منتقل کند، می‌تواند مسیری برای ارتقای شناختی باشد. فارابی در *آراء اهل مدینه فاضله* بیان می‌کند که هنر باید «سخن نیکو را نیکو در خیال انسان دراندازد»، یعنی به گونه‌ای ساختار یابد که مخاطب را از سطح محسوسات به سطح تعقل برساند (فارابی ۱۳۹۶-ب، ۵۲). اما از سوی دیگر، هنر می‌تواند مانعی برای درک حقیقت باشد. اگر هنر تنها بر هیجانات زودگذر تمرکز کند و ذهن مخاطب را درگیر جلوه‌های سطحی کند، می‌تواند فرد را در سطح خیال متوقف سازد و او را از حرکت به سوی حقیقت بازدارد. این همان خطری است که فارابی در مورد هنرهای بی‌محتوا مطرح می‌کند، جایی که موسیقی و شعر، به جای هدایت، تبدیل به وسیله‌ای برای غفلت و سرگرمی صرف می‌شوند (فارابی ۱۳۷۶، ۵۵۹). در اینجا، هنر نه تنها بازتابی از زیبایی است، بلکه می‌تواند به عنوان ابزاری برای هدایت یا گمراهی انسان در مسیر شناخت عمل کند.

در میان انواع هنرها، فارابی به موسیقی و شعر توجه ویژه‌ای دارد، چراکه این دو بیش از سایر هنرها بر تخیل و احساس انسان تأثیر می‌گذارند و می‌توانند او را از سطح زیبایی حسی به درک عمیق‌تری از هماهنگی هستی سوق دهند.

فارابی موسیقی را هنری معرفی می‌کند که می‌تواند انسان را از روزمرگی بیرون آورد و او را به سطحی از درک زیبایی نزدیک کند. اما این نقش دوگانه است. آن موسیقی که در هماهنگی با نظم درونی جهان باشد، می‌تواند فرد را به تأمل وادارد و تجربه‌ای از زیبایی را تعمیق بخشد. چنین موسیقی‌ای نه تنها آرامش‌بخش، بلکه آگاهی‌بخش است. اما آن موسیقی که سطحی و گذرا بوده و صرفاً هیجانات موقتی ایجاد کند، ذهن را درگیر لحظات کوتاه لذت می‌کند و مانع از درک عمیق‌تر معنا می‌شود. فارابی در موسیقی کبیر تصریح می‌کند که موسیقی باید «در هماهنگی با زیبایی اصیل و عقل» باشد تا بتواند ذهن را به سوی درک حقیقت هدایت کند (فارابی ۱۳۷۶، ۵۰۲).

شعر، به دلیل ماهیت استعاری و نمادین خود، یکی از ابزارهای مهم برای انتقال مفاهیم والا به انسان‌هایی است که هنوز به سطح تعقل محض نرسیده‌اند. فارابی معتقد است که شعر، اگر در مسیر صحیح هدایت شود، می‌تواند نوعی «آموزش غیرمستقیم» و قدم اول در مسیر هدایت برای کسانی باشد که هنوز آماده درک عقلانی حقیقت نیستند. اما اگر شعر صرفاً به بازی با کلمات و لذت‌های زبانی تقلیل یابد، دیگر کارکرد معرفتی خود را از دست می‌دهد. این دیدگاه شباهت زیادی به آموزه‌های افلاطون درباره «شعر هدایتگر» دارد، که در آن تنها اشعاری ارزشمند شمرده می‌شوند که مخاطب را به سوی حقیقت سوق دهند (Plato, "The Republic").

در مطالب پیشین، نشان دادیم که عقل فعال همان نیروی هدایتگری است که انسان را به سوی درک زیبایی حقیقی و وحدت هستی سوق می‌دهد. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا هنر می‌تواند واسطه‌ای برای دریافت فیض عقل فعال باشد؟ فارابی معتقد است که اگر هنر در مسیر صحیح خود قرار گیرد، می‌تواند الهام‌بخش باشد و مخاطب را برای پذیرش حقیقت آماده سازد. او بر این باور است که هنر والای هدایتگر می‌تواند به انسان کمک کند تا ذهن خود را برای دریافت نور عقل فعال آماده سازد. اما هنر سطحی و بی‌محتوا فرد را از مسیر هدایت خارج و او

را در سطح محسوسات محبوس می‌کند. نتیجه این دیدگاه آن است که هنر، به ویژه در قالب موسیقی و شعر، می‌تواند همچون واسطه‌ای برای نزدیک شدن به عقل فعال عمل کند، اما این بستگی به کیفیت و هدف آن دارد. با توجه به این مباحث، اکنون می‌توان جایگاه هنر در معنای زندگی را در نظام فلسفی فارابی چنین خلاصه کرد که هنر ابزاری برای عبور از سطح خیال به سطح تعقل است، مشروط بر آن که هدایتگر باشد؛ موسیقی و شعر، اگر در هماهنگی با نظم هستی باشند، می‌توانند مخاطب را به تأمل در زیبایی و حقیقت وادارند؛ هنر می‌تواند ذهن را برای پذیرش نور عقل فعال آماده کند، اما در صورت سطحی بودن، مانعی در برابر این هدایت خواهد شد. بنابراین، هنر در اندیشه فارابی نه صرفاً ابزاری برای لذت، بلکه پلی است میان جهان محسوس و جهان معقول. اگر هنر در مسیر حقیقت قرار گیرد، انسان را از سرگردانی در زیبایی‌های ناپایدار رها می‌سازد و او را به سوی کمال و سعادت سوق می‌دهد.

نتیجه‌گیری

پرسش از معنای زندگی یکی از مسائل بنیادین فلسفه است که در دو دیدگاه کلی قابل تحلیل است: نخست، معنای زندگی به عنوان امری کشف‌کردنی که در نظم متافیزیکی هستی نهفته است، و دوم، معنای زندگی به عنوان امری خلق‌شدنی که فرد آن را بر اساس ارزش‌های شخصی و تجربه‌های زیسته خود شکل می‌دهد. در این پژوهش، تلاش شد تا با بررسی اندیشه‌های فارابی، امکان پاسخ به این مناقشه از طریق مفهوم زیبایی تحلیل شود. فارابی زیبایی را نه تنها به عنوان یک ویژگی زیباشناختی، بلکه به عنوان راهی برای دستیابی به سعادت و هماهنگی با حقیقت متافیزیکی در نظر می‌گیرد. او زیبایی را در سه سطح محسوس، خیالی، و عقلی بررسی می‌کند و معتقد است که انسان می‌تواند از طریق این مراتب به درک کمال نهایی و سعادت حقیقی دست یابد. در نظام فلسفی او، زیبایی نشانه‌ای از نظم متافیزیکی جهان است و در عین حال واسطه‌ای برای هدایت انسان به سوی حقیقت محسوب می‌شود. بر این اساس، معنا در هستی از پیش موجود است و انسان باید آن را از طریق عقل فعال کشف کند.

در عین حال، این پژوهش نشان داد که فارابی معنای زندگی را صرفاً در سطح کلی و متافیزیکی جستجو نمی‌کند، بلکه به اهمیت تجربه‌های فردی نیز توجه دارد. از دیدگاه او، فرد می‌تواند در زندگی روزمره، از طریق تعامل با زیبایی در هنر، اخلاق، و دانش، به معنای اصیل نزدیک شود. بدین ترتیب، اگرچه فارابی تأکید دارد که معنا در ذات هستی نهفته است، اما تجربه‌های شخصی انسان در مسیر کشف و تحقق آن نقش مهمی ایفا می‌کنند. در نتیجه، یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که فارابی با تفسیر زیبایی به عنوان مسیری برای درک سعادت و حقیقت، امکانی برای حل مناقشه میان کشف و خلق معنا فراهم می‌آورد. او از یک سو، معنای زندگی را امری کشف‌کردنی می‌داند که در نظم متافیزیکی هستی جای دارد، اما از سوی دیگر، جایگاهی برای تجربه‌های فردی قائل است که در آن معنا می‌تواند در زندگی جزئی و شخصی انسان متجلی شود. این تلفیق میان کشف و تحقق معنا، فارابی را به یکی از فیلسوفانی تبدیل می‌کند که می‌تواند در مقابل دیدگاه‌های نیهیلیستی و اگزیستانسیالیستی معاصر پاسخی نظام‌مند ارائه دهد.

کتابنامه

- براز، فرنگیس، نفیسه ساطع، و حسین فلسفی. ۱۴۰۲. «از رویکرد معنادرمانی تا اندیشهٔ سعادت‌گرایی فارابی». *متافیزیک* ۱۵(۱): ۳۹-۵۳.
- بهرامی، مهدی. ۱۳۹۴. «رابطه زیبایی‌شناسی و متافیزیک از نظر فارابی». *کیمیای هنر* ۴(۱): ۹۵-۱۰۵.
- داودی کهکی، ریحانه، سید عباس ذهبی، و بابک عباسی. ۱۴۰۱. «تحول نفس در مسیر سعادت از منظر فارابی». *فلسفه و کلام اسلامی* ۵۵(۱): ۷۰-۵۱.
- سلمانی، علی، و بلال نیک‌پی. ۱۴۰۲. «تبیین زیباشناسی سیاسی فارابی مبتنی بر سه عنصر سعادت، تخیل و کمال». *تحقیقات فرهنگی ایران* ۱۶(۴): ۲۹-۵۰.
- فارابی، ابونصر. ۱۳۷۶. *الموسیقی الکبیر*. ترجمه و تحقیق آذرتاش آذرنوش. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فارابی، ابونصر. ۱۳۸۱. *إحصاء العلوم*. ترجمه حسین خدیو‌جم. تهران: علمی و فرهنگی.
- فارابی، ابونصر. ۱۳۸۴. *سعادت از نگاه فارابی*. ترجمه علی‌اکبر جابری مقدم. قم: دارالمهدی.
- فارابی، ابونصر. ۱۳۸۷. «رسالة فی العلم الإلهی». در *رسائل فلسفی فارابی*. ترجمه سعید رحیمیان. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فارابی، ابونصر. ۱۳۹۶-الف. *السیاسة المدنیة*. ترجمه و شرح حسن ملکشاهی. تهران: سروش.
- فارابی، ابونصر. ۱۳۹۶-ب. *فصول منتزعة*. ترجمه و شرح حسن ملکشاهی. تهران: سروش.
- فارابی، ابونصر. ۱۴۰۵. *فصوص الحکم*. تصحیح جعفر آل یاسین. قم: بیدار.
- فارابی، ابونصر. ۱۹۹۲. *الأعمال الفلسفیة*. تصحیح جعفر آل یاسین. لبنان: دارالمناهل.
- فارابی، ابونصر. ۱۹۹۵-الف. *آراء أهل المدینة الفاضلة*. تصحیح علی بوملحم. بیروت: دار والمکتبة الهلال.
- فارابی، ابونصر. ۱۹۹۵-ب. *تحصیل السعادة*. تصحیح علی بوملحم. بیروت: دار والمکتبة الهلال.
- موسوی، سیده لیلا. ۱۴۰۲. *معنای زندگی از دیدگاه فارابی در مواجهه با نقدهای تدئوس متس*. پایان‌نامه دکتری، دانشگاه شهید مطهری. استاد راهنما: دکتر علی‌اصغر جعفری‌ولنی.
- موسوی، سیده لیلا، و مهدی اخوان. ۱۴۰۱. «سعادت و نسبت آن با معنای زندگی از منظر فارابی». *جستارهای فلسفه دین* ۱۱(۱): ۲۲۳-۲۵۰.

Bibliography

- Aristotle. 2006. *Poetics*. Translated by Joe Sachs. Newburyport, MA, USA: Focus Publishing/R. Pullins Company.
- Aristotle. 2009. *Nicomachean Ethics*. Translated by David Ross. Edited by Lesley Brown. New York: USA: Oxford University Press.
- Bahrami, Mehdi. 1394 SH. "The Relationship between Beauty and Metaphysics in Farabi." *Kimiya-ye-Honar* 4(1): 95-105. [In Persian]
- Baraz, Farangis, Nafise Sate, & Hossein Falsafi. 1402 SH. "From the Semantic Therapy Approach to Farabi's Blissful Thought." *Metaphysics* 15(1): 39-53. [In Persian]
- Camus, Albert. 1975. *The Myth of Sisyphus*. Translated by Justin O'Brien. London: Penguin Modern Classics. Originally published as *Le Mythe de Sisyphe* (Gallimard, 1942).
- Davoodikahaki, R., Zahabi, S. and Abbasi, B. 2022. "Al-Farabi on the Soul's Evolution in the Path of Happiness." *Philosophy and Kalam* 55(1): 51-70. [In Persian].
- Fārābī, Abū Naṣr (al-Farabi). 1376 SH. *al-Mūsīqā al-Kabīr*. Translated and Edited by Azartash Azarnoosh. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies. [In Arabic]

- Fārābī, Abū Naṣr (al-Farabi). 1381 SH. *'Iḥṣā' al-'Ulūm*. Translated by Hossein Khadivjam. Tehran: Elmi va farhangi. [In Arabic]
- Fārābī, Abū Naṣr (al-Farabi). 1384 SH. *Happiness from al-Farabi's Perspective*. Translated by Aliakbar Jaberi Moghadam. Qom: Dar al-Mahdi. [In Persian]
- Fārābī, Abū Naṣr (al-Farabi). 1387 SH. "Risāla fī al-'Ilm al-Ilāhī." In *al-Farabi's Philosophical Treatises*. Translated by Saeed Rahimian. Tehran: Elmi va farhangi. [In Persian]
- Fārābī, Abū Naṣr (al-Farabi). 1396a SH. *al-Siyāsa al-Madaniyya*. Translated and Commented by Hassan Malekshahi. Tehran: Soroush. [In Persian]
- Fārābī, Abū Naṣr (al-Farabi). 1396b SH. *Fuṣūl Muntaza'a*. Translated and Commented by Hassan Malekshahi. Tehran: Soroush. [In Persian]
- Fārābī, Abū Naṣr (al-Farabi). 1405 H. *Fuṣūṣ al- Ḥikam*. Edited by Jafar Al Yassin. Qom: Bidar. [In Arabic]
- Fārābī, Abū Naṣr (al-Farabi). 1992. *al-'A'māl al-Falsafiyya*. Edited by Jafar Al Yassin. Lebanon: Dar al-Manahil. [In Arabic]
- Fārābī, Abū Naṣr (al-Farabi). 1995a. *Ārā' 'Ahl al-Madīna al-Fāḍila*. Edited by Ali Bumalham. Beirut: Dar wa-l-Maktaba al-Hilal. [In Arabic]
- Fārābī, Abū Naṣr (al-Farabi). 1995b. *Taḥṣīl al-Sa'āda*. Edited by Ali Bumalham. Beirut: Dar wa-l-Maktaba al-Hilal. [In Arabic]
- Mosavi, Seyede Leila, and Mahdi Akhavan. 1401 SH. "Happiness and Its Relationship with the Meaning of Life from Farabi's Point of View." *Jostarha-ye Falsafe-ye Din* 11(1): 223-250. [In Persian]
- Mosavi, Seyede Leila. 1402 SH. *The Meaning of Life from Al-Farabi's Perspective in the Face of Criticisms by Thaddeus Metz*. Ph.D. Thesis, Shahid Motahari University. Supervisor: Ali Asghar Jafari Valani. [In Persian]
- Plato. 1997. "Symposium." Pp. 457-505, in *Plato: Complete Works*, edited by J. M. Cooper and D. S. Hutchinson. Indianapolis, IN: USA: Hackett Publishing.
- Plato. 1997. "The Republic." Pp. 971-1223, in *Plato: Complete Works*, edited by J. M. Cooper and D. S. Hutchinson. Indianapolis, IN: USA: Hackett Publishing.
- Plotinus. 2018. *Plotinus: The Enneads*. Edited by Lloyd P. Gerson. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Salmani, Ali, & Bilal Nikpey. 1402 SH. "The Explanation of Farabi's Political Aesthetics Based on Three Elements of Happiness, Imagination and Perfection." *Iranian Cultural Research* 16(4): 29-50. [In Persian]
- Sartre, J. P. 1943. *L'être et le néant: Essai d'ontologie phénoménologique*. Paris: Librairie Gallimard.
- Taylor, C. 1989. *Sources of the Self: The Making of the Modern Identity*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Weber, Max. 2002. *The Protestant Ethic and the "Spirit" of Capitalism: And Other Writings*. London, UK: Penguin.

یادداشت‌ها

۱. نکته‌ای که در اینجا مورد نظر است حذف مبحث سعادت اجتماعی از این بررسی است. فارابی در آثار خود، از جمله *آراء اهل مدینه فاضله*، به نقش پیامبر و فیلسوف به عنوان هدایتگران جوامع می‌پردازد و رابطه زیبایی و معنا را در سطح اجتماعی از طریق امور مله (نظام باورهای هر ملت) و زیبایی‌شناسی متأثر از طبایع مختلف بررسی می‌کند. این مبحث، به دلیل پیچیدگی‌های مرتبط با جغرافیا، تاریخ، و تفاوت‌های معرفتی ملت‌ها، گستره‌ای وسیع دارد که پرداختن به آن نیازمند مطالعه‌ای مستقل است. بنابراین، تمرکز این مقاله

بر جنبه‌های فردی و فلسفی زیبایی در ارتباط با کشف معنای زندگی خواهد بود. هدف این پژوهش نشان دادن این نکته است که در فلسفه فارابی، زیبایی نه صرفاً امری حسی، بلکه راهی برای درک حقیقت، کشف معنا، و رسیدن به سعادت است. (گرچه در فلسفه فارابی سعادت فرد در گرو سعادت جمع قرار دارد، ولی در این مقاله برای پاسخ به سؤال اصلی این پژوهش صرفاً به بررسی سعادت فردی پرداخته شده است).

۲. «الأرواح العامية الضعيفة إذا مالت إلى الظاهر غابت عن الباطن» (فارابی ۱۴۰۵، ۸۲).

۳. به این نکته باید توجه داشت که پذیرنده هدایت بودن نفس به معنای انفعال نفس نیست، بلکه با توجه به گفته فارابی نفس در تمامی مراتب ادراکی فاعل است: «الإدراك إنما هو للنفس» (فارابی ۱۹۹۲، ۳۷۲).